

❏ از چه حرف می‌زنیم؟

«وقتی از عشق حرف می‌زنیم از چه حرف می‌زنیم» یکی از داستان‌های ساده اما جالب و اثرگذار کارور است. او نقل‌قولی هم دارد که ذهن ما را به این داستان رهنمون می‌کند: «ما باید خیلی شرمندۀ خودمون باشیم که این جوری حرف می‌زنیم. مثلاً وقتی داریم از عشق حرف می‌زنیم انگار واقعا می‌دونیم از چی حرف می‌زنیم!» در این داستان دو زوج جوان نشسته‌اند و از عشق با هم حرف می‌زنند، موضوعی که آن قدر درباره‌اش نوشته شده که رفتن سمت آن کار دشواری است و ممکن است هر نویسنده‌ای نتواند در این مواجهه اثر خوبی خلق کند.»

برویم سراغ ماجرای داستان. روایت با شب‌نشینی دو زوج آغاز می‌شود؛ یکی مرد راوی و همسرش لورا و دیگری ترزا و همسرش مل. ترزا که تری صدزده می‌شود، از زندگی مشترک پیشینش با مردی که قبل از مل با او آشنا شده بود، می‌گوید. او تعریف می‌کند که این مرد «از بس عاشقش بوده»، مچ پای او را می‌گرفته و در خانه به این سو آن سو می‌کشانده: «در حالی که سرم مدام به اثاثیه می‌خورد، می‌گفت، دوستت دارم! دوستت دارم!»

تری سپس می‌پرسد آدم با چنین عشقی چه باید کند؟ و مل، همسر تری معتقد است که این چرند محض است. این که نشد عشق!

داستان که جلو می‌رود، مل که پزشک متخصص است، تعریف می‌کند که یک شب، زن و شوهر کهنسالی را به اورژانس می‌آورند و در حالی که تصادف سختی را پشت سر گذاشته بودند و امید به نجاتشان بسیار کم بود، آنها تاب می‌آورند اما مل مدتی بعد می‌فهمد پیرمرد روی تخت بیمارستان و زیر گچ و باندپیچی افسردگی گرفته است.

❏ در بخشی از داستان می‌خوانیم:

تری گفت: «اما عاشق من بود، این یکی را قبول کن. من فقط همین را از تو می‌خواهم. او آن طوری که تو دوستم داری دوستم نداشت، منظورم این نیست. اما دوستم داشت. این را که می‌توانی قبول کنی، هان؟ این که توقع زیادی نیست.»

این کشمکش‌های شخصیت‌ها در تعریف عشق موضوعی است که تمام داستان را شکل داده و ما را به همین نکته می‌رساند که ماهیت عشق برای انسان‌های مختلف متفاوت بوده و هر کدام تجربه خود را از آن دارند. جهان کارور گسترده باز است، اجازه می‌دهد شخصیت‌ها در آن زندگی کنند و هر قدر که دلشان می‌خواهد خودشان را نشان دهند. او در عین حال هرگز نمی‌گوید بلکه نشان می‌دهد و ما را از طریق همین تصاویر ساده‌ای که نمونه‌هایش را در دیالوگ‌ها دیدیم به شناخت آدم‌هایش می‌رساند. شناختی که البته در پایان داستان ما را با جملات عجیبی از زبان شخصیت‌ها روبه‌رو می‌کند و نشان می‌دهد بعد از این همه بحث کردن در تعریف عشق سرگردان هستند

و نمی‌توانند به تعریفی واحد از آن برسند:

مل گفت: «هر کدام از ما واقعا از عشق چی می‌دانیم؟ به نظر من در مورد عشق ماها تازه اول راهیم. می‌گوییم عاشق هم هستیم و هستیم، در این شکی نیست. من تری را دوست دارم و تری هم من را دوست دارد. شما دو تا هم همدیگر را دوست دارید... یک وقتی فکر می‌کردم زن اولم را بیشتر از جانم دوست دارم. اما حالا دیگر حالم ازش به هم می‌خورد. واقعا به هم می‌خورد. این را چطور می‌شود توجیه کرد؟ چی بر سر آن عشق آمده؟ سؤال من این است که چی بر سرش آمده؟ کاش یکی حالیم می‌کرد.»

شاید مهم‌ترین اتفاق پایان‌بندی‌های کارور همین باشد، ما می‌انیم و سؤالات مان، ما و کلی حرف و البته رسیدن به این که دنیا و آدم‌ها در عین سادگی چقدر پیچیده‌اند... ❏



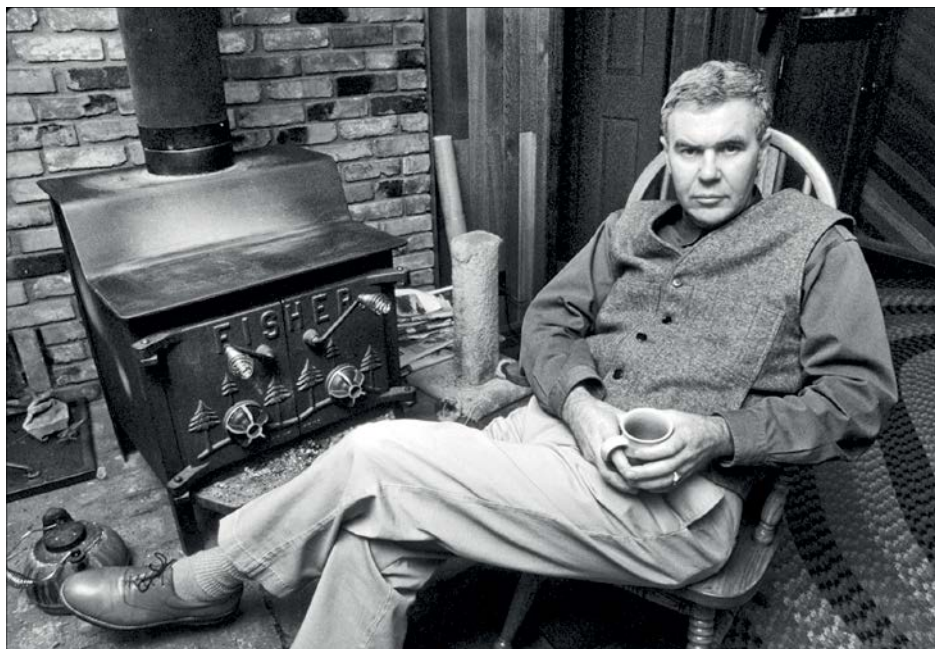
داستان‌ها و آثار
ریموند کارور را می‌توان
در عین حال که فضایی
خاکستری رنگ و جبری
است، دارای فضایی
پویا مشاهده کرد
که همین امر باعث
جلوگیری از کسالت آور
شدن داستان‌های او
می‌شود. وی تصاویری
شفاف و دقیق را با
ایجاز ارائه می‌کند و
بدون این که توضیحی
اضافه بدهد دنیای
آمریکایی‌های معاصر
را به تصویر می‌کشد.
همین توضیح ندادن
باعث پویاتر شدن
ذهن خواننده داستان
نیز می‌شود. انتخاب
ایده‌آل کلمات و اشیا
در آثار کارور گویای
دقت او در رابطه
باگزینش است.



وقتی از کارور حرف می‌زنیم از که حرف می‌زنیم؟

نگاهی انداخته‌ایم به داستان معروف

«وقتی از عشق حرف می‌زنیم از چه حرف می‌زنیم» نوشته ریموند کارور



زینب مرتضایی‌فرد

نویسنده

همواره سعی می‌کنند که اوضاع خود را بهبود بخشند، اما اغلب در این امر موفق نیستند.

داستان‌ها و آثار ریموند کارور را می‌توان در عین حال که فضایی خاکستری رنگ و جبری است، دارای فضایی پویا مشاهده کرد که همین امر باعث جلوگیری از کسالت آور شدن داستان‌های او می‌شود. وی تصاویری شفاف و دقیق را با ایجاز ارائه می‌کند و بدون این که توضیحی اضافه بدهد دنیای آمریکایی‌های معاصر را به تصویر می‌کشد. همین توضیح ندادن باعث پویاتر شدن ذهن خواننده داستان نیز می‌شود. انتخاب ایده‌آل کلمات و اشیا در آثار کارور گویای دقت او در رابطه باگزینش است.

او که به شدت تحت تأثیر چخوف روس است، نکته جالبی درباره این اثرپذیری تعریف کرده است. کارور می‌گوید: سال‌ها قبل به نکته‌ای در نامه‌ای از چخوف برخورد که تحت تأثیر من را قرار داد. آن نکته، بخشی از پیشنهادهایی بود که در جواب یکی از بی‌شمار کسانی که با او مکاتبه می‌کردند نوشته شده بود. چیزی شبیه به این: «دوست من، تو مجبور نیستی در مورد انسان‌های غیرعادی بنویسی. مثلاً آنهایی که کارهای خارق‌العاده و به یادماندنی انجام می‌دهند. بهتر است بدانید که من آن زمان دانشجوی عاشق خواندن نمایشنامه‌هایی در مورد دوک‌ها و شاهزادگان و انقراض قلمروهای پادشاهی بودم. ماجراجویی‌ها و داستان‌هایی درباره این که قهرمانان در راه رسیدن به جایگاه‌های والا چه داستان‌هایی از سرمی‌گذرانند و معمولا رمان‌هایی می‌خواندم که شخصیت‌های شان، قهرمانانی فراتر از زندگی واقعی بودند. اما با خواندن چیزی که چخوف قصد داشت در آن نامه و سایر نامه‌نگاری‌هایش - که به همان اندازه خوب بودند - بگویم و با مطالعه داستان‌های او به آدم دیگری تبدیل شدم؛ آدمی بسیار متفاوت‌تر از قبل....»

❏ ۲۵ می یعنی همین امروز تولد جناب آقای کارور است، همان شاعر و نویسنده معروف داستان‌های کوتاه آمریکایی که در ایران هم بسیار طرفدار دارد. او سبک جدیدی در داستان‌نویسی ابداع کرده و به شدت هم تحت تأثیر آنتوان چخوف نویسنده مشهور روس بوده است، علاقه شدیدی به ایجاز دارد و تلاش

می‌کند کلمات اضافه را از داستان‌هایش حذف کند. او هیچ‌گاه توصیفی اضافه و بی‌استفاده در داستان‌هایش نمی‌آورد. یکی از نویسندگان سبک و جنبش رئالیسم کثیف است که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی توسط چند نویسنده رواج پیدا کرده بود. آنها اغلب واقعیت‌های دردآور زندگی طبقه متوسط و پایین جامعه آمریکا را بازگو می‌کردند. آثار کارور بیشتر تمایل به بیان مسائلی چون فقدان، آسیب‌های روانی ناشی از فقر و به طور کلی زندگی روزمره انسان‌های معاصر دارد، به اضافه این نکته مهم او که همواره داستان‌هایی به اصطلاح مینی‌مال نوشت و هیچ‌گاه سبک نوشتن خود را تغییر نداد و همواره بر ایجاز و کم‌گویی در داستان مصمم بود و ماند.

در آثار او خبری از تعلیق و هیجان زیاد نیست. غم‌انگیزترین یا بزرگ‌ترین اتفاق‌ها به گونه‌ای رخ می‌دهد اما تزیین جزئیات متن آرام و پیوسته صورت می‌گیرد. داستان‌های عجیب این نویسنده به صورتی اتفاقی می‌افتد که خواننده آن را یک پایان قطعی نمی‌داند و ممکن است داستان تا مدت‌ها در ذهن مخاطب خود جاری باشد و فکر را درگیر کند.

انسان‌ها در آثار او مجبورند تا واقعیت‌هایی را بپذیرند و حتی اگر نپذیرند آن واقعیت آن قدر استوار و محکم وجود دارد که شخصیت‌ها در برابر آنها چاره‌ای جز پذیرش ندارند. این انسان‌ها